

واکاوی موانع تحقق خلافت ظاهری اهل بیت علیهم السلام

فرج الله علی قنبری *

رحیم امرایی **

چکیده

شناخت جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از مسائل مهم تاریخ اسلام، و از چالش های اساسی مابین مسلمانان است. طبق نظر شیعه، در اکثر دوره ها، افراد دیگری به جای ائمه و جانشینان برحق، مقام خلافت و جانشینی پیامبر (ص) را در اختیار گرفتند. سکوت و کنار آمدن اکثریت مسلمانان در برابر غصب خلافت و جانشینی ظاهری اهل بیت علیهم السلام (به رغم وجود ادله نقلی فراوان در بیان خلافت اهل بیت علیهم السلام از جانب پیامبر (ص))، در بدو امر بسیار عجیب به نظر می رسد؛ و بجاست که دلایل آن واکاوی شود. اسلام ظاهری برخی از صحابه، تاثیر منفی سلايق شخصی و حزبی، مخالفت قریش با اهل بیت علیهم السلام و قدرت و ثروت مخالفان ائمه، از دلایل و موانع اصلی انحراف از تحقق خلافت اهل بیت علیهم السلام هستند.

کلیدواژه ها: اهل بیت علیهم السلام، احادیث و روایات، اسلام ظاهری، سلايق حزبی

۱. مقدمه

مساله خلافت از مسائل مهم اختلافی در میان مسلمانان است که به خاطر اهمیت آن در کتب فراوانی مورد بحث قرار گرفته است. بحث های فراوانی پیرامون انحراف اکثریت مسلمانان در مسئله خلافت در کتب شیعه (از جمله کتابهای فضائل امیر

* استادیار علوم سیاسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، Alighan27@gmail.com

** دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، (نویسنده مسئول)،

amraee90@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۷/۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۹/۱۰

المومنین، مناقب آل ابی طالب، الانصاف فی النص علی الائمه الاثنی عشر و الطوائف فی معرفه مذاهب الطوائف و ...) صورت پذیرفته و انحراف عقیدتی اهل سنت در این کتب اثبات شده است. انحراف عامه از جانشینی علی علیه السلام و اهل بیت پیامبر (ص)، به صورت مستقیم به جریان سقیفه مربوط است. علی علیه السلام حتی جزء شورایی که در سقیفه به تعیین جانشین برای پیامبر (ص) پرداختند، نبود. صحابه ای که مقام خلافت را در دست گرفتند، نه تنها خلافت علی علیه السلام را نپذیرفتند؛ بلکه با این که علی علیه السلام جزء اهل حل و عقد سقیفه باشد، هم مخالف بودند. در واقع گروهی که در سقیفه به عنوان اهل حل و عقد گرد هم آمدند بی توجه به علی علیه السلام که مشغول کفن و دفن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود، خلیفه را انتخاب کردند (ر.ک: ابن سعد البغدادی، ۱۴۱۰، ۲۱۶-۲۱۲ و : ابن عبد ربه اندلسی، ۱۴۰۴، ۱۲).^۱ این در حالی است که علی علیه السلام بیش از آنها اهل حل و عقد بود. شاهد ما در این ادعا اینکه ابوبکر و اهل حل و عقد به علم و تدبیر بی نظیر علی علیه السلام واقف بودند و شیعه و سنی هم اکنون هم به این مسئله اذعان دارند. به اعتراف عمر بسیاری از مشکلات لاینحل خلافت او با استفاده از تدابیر علی علیه السلام حل می شدند تا جایی که بیان کرد "لولا علی لهلك العمر" (ابن قتیبه دینوری، ۱۴۱۹، ۱۶۲). اگر علی علیه السلام نبود عمر هلاک می شد و همواره اهل سنت علی علیه السلام را جزء خلفای برتر و خلفای راشد جهان اسلام محسوب کرده اند. محروم ساختن علی علیه السلام در سقیفه، از اینکه حتی در تعیین خلیفه آینده نظر دهد، با وجود آگاهی و اعتراف آنها به علم و تدبیر بی نهایت او، اشکال بزرگی است بر شورایی که بدون حضور علی علیه السلام صورت پذیرفت و این مسئله زمینه ساز محروم نمودن علی علیه السلام از مقام خلافت شد.

جدای از احادیث معتبر کتب شیعی، حتی در کتب معتبر اهل سنت به وفور احادیثی نقل شده که نشانگر معرفتی ائمه از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در موضوع خلافت هستند. و عقل بشری هم انسان را به پیروی از این احادیث و منقولات رسیده از پیامبر (ص) در این زمینه رهنمون می کند. حدیث یوم انذار و منزلت و ثقلین و غدیر و احادیث دال بر خلافت خلفای دوازده گانه، از جمله این دسته از احادیث هستند که در منابع روایی اهل سنت به وفور نقل شده اند. روشنگری و صراحت احادیث جانشینی، و ذکر شدن بسیاری از آنها در منابع حدیثی اهل تسنن، نشان دهنده

صحت ادعای شیعه امامیه در موضوع امامت و خلافت است؛ با توجه به تعداد فراوان احادیث وارد شده در منابع امامیه و اهل سنت، به توضیحی در مورد دلالت حدیث تقلین در خلافت اهل بیت علیهم السلام اکتفا می‌کنیم. حدیث تقلین در کتب فراوانی از منابع اهل سنت نقل شده است. از آن جمله است:

۱- قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "يا أيها الناس انسى تركت فيكم ما ان اخذتم به لن تضلوا: كتاب الله و عترتي اهل بيتي" (ابو عیسی ترمذی، ۱۳۹۵ق، ج ۵: ۶۶۲).

۲- روی امام الحنبله عن النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ انه قال "انسی تارک فیکم خلیفتین کتاب الله واهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض جمیعاً" (احمد بن حنبل، ۱۴۲۱ق، ج ۳۵: ۵۱۲).

۳- روی الحاکم فی مستدرکه عن النبی الاکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ انه قال: "انسی تارک فیکم التقلین کتاب الله واهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض" و قال هذا حدیث صحیح الاسناد علی شرط الشیخین و لم یخرجاه. (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱ق، ج ۳: ۱۶۰).

به کمک حدیث تقلین، جانشینان دوازده گانه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به روشنی شناسایی می‌شوند. طبق مفاد این حدیث، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گروهی را به عنوان یکی از دو تقلی که پس از خویش برای هدایت مسلمانان بر جای می‌گذارد، معرفی می‌کند. و این افراد را در کنار قرآن (ثقل اکبر) قرار می‌دهد و می‌افزاید که این افراد و قرآن تا زمانی که در کنار حوض بر من وارد شوند از همدیگر جدا نخواهند بود. طبق این روایت، اهل بیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، بهترین افراد برای مرجعیت دینی و حاکمیت اجتماعی هستند. مطلب مهم این است که پیغمبر فرمود اهل بیت علیهم السلام و قرآن از هم جدا نمی‌شوند و دیگر اینکه رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌گوید اگر به این دو چنگ زنید هرگز گمراه و سرگردان نمی‌شوید. مقصود پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ این است که به قرآن و عترت مراجعه کنید، و در دنباله حدیث می‌فرماید: تا وقتی که به این دو چنگ زنید گمراه نمی‌شوید، پس مسئله رجوع به اهل بیت علیهم السلام مطرح است؛ و پیغمبر، عترت را در مورد رجوع قرار گرفتن، هموزن قرآن قرار داده است. از آنجا که در این حدیث عترت و اهل بیت، همتای جدا نشدنی و همیشگی قرآن معرفی شده، وجوب تبعیت بی

کم و کاست از قرآن، شامل اهل بیت هم می شود؛ و اختصاص این مقام به اهل بیت علیهم السلام، حکایت از اعلیّت و افضلیّت ایشان و شایستگی انحصاری آنان برای احراز خلافت پیامبر اکرم (ص) دارد. احادیث فراوان دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از جمله حدیث "یکون بعدی اثنا عشر خلیفه" در منابع روایی اهل تسنن نقل شده که بیانگر اعتقاد شیعه در موضوع امامت هستند؛ لکن به جهت اختصار، خواننده را به منابعی که مفاد این احادیث را بررسی نموده اند؛ ارجاع می دهیم (ر.ک: مصالایی پور و امرایی، ۱۳۹۲، ص ۲۸-۵).

با توجه به احادیث و روایات جانشینی، اعتقاد شیعه بر آن است که در مسئله حکومت و جانشینی پیامبر (ص)، جایگزینی نابجایی صورت پذیرفته، بحث ما در این مقاله واکاوی و تشریح عوامل پذیرش خلافت غاصبان مقام خلافت، و عدم تحقق خلافت ائمه برحق است. اهل تسنن نه تنها در ممانعت از غضب مقام خلافت در صدر اسلام حرکت جدی از خود نشان ندادند، بلکه در طول تاریخ اسلام هم، حتی از جهت نظری مسئله غضب خلافت و حکومت بعد از پیامبر (ص) را نپذیرفته اند. سوال ما این است که چه روندی در جامعه اسلامی رخ داد که باعث شده کارایی احادیث و روایات روشننگر پیامبر (ص) در موضوع خلافت و جانشینی تحت الشعاع قرار گیرد؛ چنان که حتی اعتقاد به غضب خلافت، در اذهان عمومی بسیاری از اهل سنت شکل نگرفته است؟! چرا این گروه بسیار بزرگ از مسلمانان به اشتباه فکر می کنند مقام خلافت پیامبر (ص) در فرایندی صحیح به صحابه منتقل شده، و تصور می کنند که انحرافی در این مسیر رخ نداده است!!! صحیح نیست که ریشه این انحراف فکری را صرفاً در تعصب و پافشاری بر اعتقاد غلط بدانیم؛ زیرا بسیاری از اهل سنت تعصب بیجا ندارند، به نظر می رسد که ریشه این انحراف عقیدتی را می بایست در جریاناتی بجوئیم که پس از پیامبر (ص) در جامعه اسلامی رخ داد؛ و عموم اهل سنت را به ورود در این مسیر انحرافی کشاند. در ادامه دلایل مهم انحراف عقیدتی اکثریت مسلمانان، از امامت و رهبری اهل بیت علیهم السلام در طول تاریخ، مورد بررسی قرار می گیرد.

۲. اسلام ظاهری و دور بودن از روح ایمان

اعراض مردم از امامت و جانشینی اهل بیت علیهم السلام، از جهاتی به وضعیت اجتماعی و سیاسی زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم

السلام برمی‌گردد. مشکلات ناشی از وضعیت اجتماعی و سیاسی، در این انحراف نقش اساسی دارند، به گونه‌ای که دلایل دیگر را می‌توان معلول و نتیجه آنها دانست. پذیرش اسلام ظاهری و عدم تحقق ایمان عمیق در میان اقشار عمومی، از جمله این عوامل است.

ایمان کسانی که پس از فتوحات و گسترش اسلام در قبیله‌های اطراف مدینه اسلام آوردند و آنان که به هنگام فتح مکه مسلمان شدند را نمی‌توان با ایمان مهاجرین و انصاری که در دوران سخت، به یاری دین آمدند؛ یکسان محسوب کرد. غالب مهاجرین و انصار از ایمان بالا برخوردار بودند؛ ولیکن گروه دیگر غالباً از ایمان قوی برخوردار نبودند و بالتبع چنین افرادی در مقابل غضب مقام خلافت بی تفاوت خواهند بود. قرآن نیز این مطلب را تأیید کرده که استقبال برخی از مسلمانان از آیین جدید، در حد اسلام ظاهری باقی ماند و به مرحله ایمان نرسید. قرآن کریم منافق بودن برخی از بادیه‌نشینان و برخی از اعراب مدینه (صحابه) را در آیه ۱۰۱ توبه "وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى الْإِثْقَابِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ" و آیات مانند آن نشان داده است. اسلام بسیاری از بیابان‌نشینان، تابع اسلام رئیس قبیله، و اسلام بسیاری از این رؤسا به خاطر بیم یا طمع بود. تعدادی از این شیوخ و بزرگان از ترس شمشیر اسلام آوردند و چند تن نیز به طمع غنیمت و سروری، مسلمان شدند (شهیدی، ۱۳۵۹، ۴۷-۴۶). همچنین بسیاری از مسلمانان در اثر فتوحات اسلام آوردند. این دسته از افراد جامعه در مسائل مختلف به خصوص تعیین جانشین، به دنبال استقرار حق و حقیقت نبودند. این مسائل می‌رساند که شرایط اجتماعی جامعه مسلمین هم تضاد چندانی با غضب مقام امامت و خلافت ندارد؛ به همین جهت جامعه دینی در مقابل غضب مقام خلافت، واکنش مناسبی نشان نداد. ایمان این قشر از مسلمانان از روی میل و اراده نبود و تنها منافع دنیوی خویش را می‌دیدند، در نتیجه از رعایت نشدن جانب حق در موضوع خلافت چندان ناخشنود نگشتند. اعتقاد و ایمان سست این اقشار در جامعه صدر اسلام، موجبات تسهیل غضب مقام خلافت را فراهم نمود. این در حالی است که برخی از مهاجرین و انصار هم (که نسبت به اعراب بادیه‌نشین و افراد سست ایمان، پیروی بیشتری از دستورات پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ داشتند)، در زمان غضب مقام امامت و خلافت در قید حیات نبودند که واکنش مناسبی را در مقابل غضب این

مقام نشان دهند و بسیاری از آنها در جنگ های بدر و احد، و ... به شهادت رسیده بودند.

۳. تاثیر منفی سلايق حزبي و شخصي

از مهمترين دلایل غصب خلافت، سلايق حزبي و شخصي شديد در زمان پيامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ بود. بسياري از مسلمانان در شبه جزيره عربستان، خواهان حكومتي بودند كه مطابق با منافع آنان حكومت كند و بي توجه به اين كه امامت و حكومت حق كيست، در اندیشه شكل گيري حكومت اشخاص مورد نظر خود بودند. برخي از مهاجرين به رهبري ابوبكر و برخي از انصار به رهبري سعد بن عباد، هر کدام به دنبال منافع خویش حرکت کردند. در انحراف ایجاد شده در سقيفه، حباب بن منذر صحابی پيامبر، انصار را برای قبضه خلافت تحريك نموده و گفت: اگر مهاجران اصرار دارند امير از آنان باشد پس اميري از ما و اميري از آنها باشد (ابن قتيبه، ۱۴۱۰ق، ۲۴؛ ولوی، ۱۳۸۰، ۱۱۱). ابوبكر هم برای اينكه جانشين از قبيله او باشد پاسخ می دهد كه به گفته پيامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ پيشوای مسلمين بايد از قریش باشد (ابوبكر در قرشي بودن خليفه به گفته پيامبر استناد كرد چون خود از قریش بود؛ لکن او و همفكرانش در ديگر ملاك های تشخيص خليفه بر مبنای دستورات پيامبر عمل نکردند و روش هایی همچون اجماع و شورا را جایگزین دستورات ایشان قرار دادند). به اين ترتيب هر يك از اين جريان ها در اندیشه تامين مصالح خود و همفكران خود بوده اند (ر.ك: ابن قتيبه، ۱۴۱۰ق، ۲۴-۲۳) كه نشان می دهد شرایط جامعه اسلامي برای غصب مقام جانشيني پيامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ آماده بوده است. از گفتاری كه مابین حباب ابن منذر و ابوبكر و ديگر صحابه در سقيفه صورت گرفته اين واقعيّت هويداست كه در جامعه اسلامي آن روز، اميال شخصي و گرايش های حزبي به جای اطاعت از دستورات پيامبر و شايسته سالاري، ملاك انتخاب خليفه بوده است، و دور از انتظار نيست كه در چنین جامعه ای، به جای خليفه برحق شخص ديگري مقام خلافت را در اختيار گيرد.

پس از غصب خلافت هم سردمداران كلامي اهل سنت با جهت گيري های نامناسب، موجبات تداوم مسير انحرافي ایجاد شده در سقيفه را فراهم نمودند. ابو الحسن اشعري (مؤسس فرقه اشعري) در اثبات خلافت ابوبكر به نص بر خلافت او استناد می

کند و مردم را در اعتقاد به نص رسیده از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ در مسئله خلافت سه گروه می‌داند که گروهی به نص بر خلافت علی علیه السلام استناد می‌کنند. او معتقد است که به دلیل بیعت با ابوبکر، پذیرش خلافت ابوبکر، بدون در نظر گرفتن مفاد نصوص و روایات رسیده، واجب است (ابوالحسن اشعری، ۱۳۵۶ق، ۷-۲۵۶). قاضی ابوبکر باقلانی (از متکلمان معروف اشعری) نیز قائل به استفاده از نص در موضوع خلافت است. به عقیده وی، امامت باید به نص صورت پذیرد. ولی (بر خلاف نصوص موضوعاتی همچون نماز، روزه، حج و ... که در میان مسلمانان ظاهر و شایع است)، نصوص پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ را در موضوع خلافت ظاهر و شایع نمی‌داند، و نصوص روایی را مخالف اجماع امت بر مسئله خلافت خلفای راشدین دانسته، و در نهایت بدون توجه به مفاد نصوص رسیده، قائل به مسئله‌ی اختیار شده است (باقلانی، ۱۳۷۲، ۱۶۹-۱۶۸). این در حالی است که بسیاری از نصوص روایی و احادیث معتبر خلافت، در منابع شیعه نقل شده، (ر.ک: ابن بابویه قمی، ۱۳۸۰، ج ۱، ۲۶۱) و در منابع اهل سنت هم بسیاری از احادیث معتبر همچون حدیث منزلت و یوم انذار و ثقلین و غدیر و ... نقل شده‌اند؛ و امثال اشعری و باقلانی، بدون توجه کافی به این نصوص و روایات، راه اجماع و اختیار را در پیش گرفته‌اند؛ این گونه بی‌توجهی به نصوص و روایات رسیده، تاثیر امیال شخصی و حزبی را در موضوع خلافت به وضوح نشان می‌دهد.

۳-۱. دشمنی قریش با علی علیه السلام

علی علیه السلام از جانب قریش پشتیبانی و حمایت نمی‌شدند زیرا برخلاف دیگر خلفا میان قریش و دیگر مسلمانان تبعیض قائل نمی‌شدند و بیت المال را به صورت یکسان میان مسلمانان تقسیم می‌کردند و این مسئله برای قریش و اشراف قریش گران می‌آمد. در نتیجه همان گونه که در برابر پیامبر اجتماع کردند و با ایشان وارد جنگ و خونریزی شدند با علی علیه السلام هم از در مخالفت و جنگ و خونریزی وارد شدند. هم چنین قریش نمی‌خواستند که رسالت و خلافت هر دو در میان بنی هاشم قرار گیرد.

این مسئله در بحث تاخیر در خلافت علی علیه السلام هم تاثیر گذار بوده، چنانکه عمر در بحث با ابن عباس به وضوح بیان می‌کند که قرار نگرفتن خلافت در میان بنی هاشم

به جهت مخالفت قریش با این مسئله است. عمر به ابن عباس می گوید همانا قریش کراهت داشتند از اینکه رسالت و خلافت هر دو برای بنی هاشم باشد؛ (پیامبر (ص) و علی علیه السلام هر دو از بنی هاشم هستند، می بایست خلافت در اختیار علی علیه السلام قرار نگیرد تا برخلاف رسالت، مقام خلافت در اختیار قبیله ای غیر از بنی هاشم قرار گیرد)؛ ابن عباس جواب می دهد: اگر قریش از این جهت که از جانب خداوند این مقام برای آنها اختیار شده، خلافت را برای خود در اختیار گرفته اند، حق با قریش خواهد بود؛ و اشکال کردن و حسادت ورزیدن بر قریش جایز نیست (که البته چنین نیست و جانشینی سه خلیفه نخست توسط پیامبر (ص) بیان نشده است)، لکن اینکه می گوید دلیل قریش کراهت داشتن از این امر بوده که نبوت و خلافت هر دو برای بنی هاشم باشد، شایسته قریش نیست (که از تحقق خواست خدا جلوگیری کند)؛ چه اینکه خداوند قومی را که نسبت به خواست خدا کراهت دارند اینگونه وصف می کند که به سبب کراهت از خواست و فرمان خدا، اعمالشان باطل شده است (ذلک بانهم کرهوا ما انزل الله فاحبط اعمالهم) (ر.ک: عسگری، ۱۴۲۴، ج ۱: ۳۴۲-۳۴۱ به نقل از تاریخ ابن اثیر، بی تا، ج ۳، ۲۵-۲۴؛ و طبری، بی تا، ج ۱، ص ۳۲-۳۰).

در مشاجره ای دیگر هم که مابین علی علیه السلام و فردی قریشی صورت می گیرد؛ شخص قرشی به علی علیه السلام می گوید: تو بر مقام خلافت حرص می ورزی. علی علیه السلام در جواب می فرماید: به خدا سوگند شما حریص تر هستید و با این مقام قرابتی ندارید؛ در حالی که من سنخیت و شایستگی این مقام را دارم. من حقّی را می خواهم که برای من است و شما میان من و این حق حائل شده اید... حضرت در ادامه می فرماید: خدایا همانا من در برابر قریش و یاری دهندگان آنها، از تو کمک می خواهم؛ که آنها موجب قطع رحم من شدند و منزلت عظیم مرا کوچک کردند و بر سر خلافتی که حق من بود در جنگ با من متحد شدند؛ قریش (به غلط) معتقدند حق آن است که بتوانی در اختیار بگیری آن را و دیگری را از آن منع کنی (و به خواست خدا و شایستگی فرد کاری ندارند)؛ و من یار و همراه کافی برای گرفتن حق خود را نداشتم (ر.ک: عسگری، ۱۴۲۴، ۳۵۰).

۴. منع کتابت احادیث و سب و لعن علی علیه‌السلام

قدرت و ثروت خلفا از دیگر عواملی است که در طول تاریخ، مردم را از پیروی و تشکیل خلافت ائمه برحق، و مبارزه با باطل، باز داشته است. قدرت و نفوذ ابوبکر و عمر در میان صحابه، بر غضب خلافت علی علیه‌السلام تاثیرگذار بود. پس از جریان سقیفه خلافت در دست ابوبکر و عمر قرار گرفت. از این پس در زمان عمر به دستور او از تدوین احادیث جلوگیری و ممانعت به عمل آمد و این کار در ارتباط مستقیم با خلافت غضب شده علی علیه‌السلام و دیگر ائمه اطهار علیهم‌السلام بود؛ زیرا حقانیت جانشینی علی و دیگر ائمه علیهم‌السلام در بسیاری از احادیث به وضوح بیان شده بود و خلفای نخستین با مانع شدن از تدوین این احادیث، از نشر آنها جلوگیری کردند (ر.ک: صبحی صالح، ۱۳۶۳، ۳۷ و ابوریه، بی تا، ۵۵). از مهمترین دلایل استمرار غضب خلافت ائمه، قدرت و ثروت دستگاه خلافت اموی بود. معاویه نیز با اهرم خلافت و قدرت و ثروت ناشی از آن، در بالای منبر علنا نقل هر نوع حدیث را (به استثنای احادیثی که در عهد عمر نقل می شد)، ممنوع اعلام کرد (مسلم نیشابوری، بی تا، ج ۷، ۱۲۳) و این سیاستی جهت از بین بردن احادیثی بود که روشنگر جانشینی ائمه اطهار علیهم‌السلام بود؛ با این سیاست، از توجه و تبیین جایگاه و مقام جانشینی اهل بیت علیهم‌السلام در احادیث کاسته می شد؛ همچنین توجه به غضب مقام جانشینی ایشان تحت الشعاع قرار می گرفت و اذهان عمومی را به مسائل دیگر مشغول می ساختند.

عبدالله بن عمرو بن العاص که از کاتبان حدیث پیامبر (ص) بوده، نقل کرده: هر مطلبی که از رسول خدا (ص) می شنیدم را می نوشتم تا اینکه قریش مرا نهی کردند که هر مطلبی را از ایشان ننویسم؛ زیرا پیامبر هم بشر است که در حالت غضب و رضا صحبت می کنند؛ من هم از کتابت خودداری کردم و پیش رسول خدا متذکر این مطلب شدم. پیامبر (ص) با انگشتشان به دهان خود اشاره کردند و فرمودند: قسم به کسی که جانم در دست اوست از این دهان سخنی جز به حق خارج نمی شود (ر.ک: عسگری، ۱۴۲۴، ج ۲، ص ۴۴).

قریش قبل از خلیفه اول و دوم صریحا از کتابت احادیث رسول خدا نهی می کنند آن هم به جهت حالت غضب پیامبر (ص) از کسی و حالت رضایت پیامبر (ص) از کسی دیگر. در حالت اول (غضب پیامبر از چیزی یا کسی)، حدیث پیامبر (ص) نشان دهنده

نقصی برای فرد یا افرادی است و مشخص است که پیامبر(ص) بزرگان قریش را نقد کرده اند؛ و در توضیح آیاتی که در ردّ عملکرد قریش نازل شده، به نقد قریش پرداخته اند. و در حالت دوّم (رضایت پیامبر از چیزی یا کسی)، حدیث پیامبر(ص) نکاتی است که در حق کسی یا کسانی بیان شده که قریش راضی به نشر این نکات مثبت در مورد او نیستند؛ برخلاف رویکرد بزرگان قریش و خلیفه اوّل و دوّم، بیان این دسته از احادیث پیامبر(ص)، به میزان فراوانی در تشخیص و کشف رویکرد مثبت یا منفی هر کدام از صحابه مفید است و روشنگری بسیار بالایی دارند؛ روشنگری هایی که به مذاق اشراف قریش و غاصبان مقام خلافت پیامبر(ص) خوش نمی آمد و به همین جهت از تدوین و بیان آنها جلوگیری می کردند. به همین جهت است که شخص پیامبر(ص) هم، حتی از نوشتن وصیت به هنگام رحلت، منع شدند چنان که خلیفه دوّم بدون توجّه به جایگاه پیامبر(ص) در ممانعت از نوشتن وصیت می گوید: وجع بر پیامبر عارض شده و هذیان می گوید و قرآن را داریم که ما را بس است (و نیازی به سخن پیامبر نداریم) (عسگری، ۱۴۲۴، ج ۱، ۳۵۴-۳۵۳). با این بهانه ها، برخی صحابه و به خصوص قریش از نوشتن وصیت پیامبر(ص) و نوشتن احادیث ایشان، ممانعت به عمل آوردند؛ در حالی که طبق سخن حضرت، پیامبر(ص) جز حق، چیز دیگری نمی گویند. مسئله منع کتابت احادیث پیامبر(ص)، از زمان خلفای نخستین تا زمان حکومت عمر بن عبد العزیز برقرار بوده است و منع کتابت احادیث در انحراف دیدگاه عامه مسلمانان نسبت به منزلت و جایگاه علی علیه السلام و دیگر ائمه اطهار علیهم السلام، تاثیر بسزایی داشت.

در سیاستی مشابه، به دستور معاویه، علی علیه السلام را بر بالای منابر لعن می نمودند و در مقابل به افرادی که درباره عثمان حدیثی نقل می نمودند، پاداش های فوق العاده داده می شد. دیگر خلفای اموی همچون عبد الملک نیز این رویه را دنبال کردند (طبری، ۱۳۸۷، ج ۱۱: ۶۴۱ و عصامی مکی، ۱۴۱۹، ۱۲۲ و ۱۳۷) که نشان می دهد دستگاه خلافت، در صدد تخریب جایگاه علی علیه السلام، و در پی به فراموشی سپردن خلافت غصب شده ایشان در اذهان عمومی بوده است.

خلفای اموی به سبّ و لعن علی علیه السلام امر می کردند. تنها عمر بن عبد العزیز با سبّ و لعن علی علیه السلام مخالفت کرده و دلیل کار خود را این گونه بیان نموده که از پدرش شنیده که علی علیه السلام چنان منزلت بزرگی دارد که اگر مردم از

آن آگاه شوند، دیگر آنها را پیروی نخواهند کرد. او به خاطر چنین منزلتی از ادامه سیاست لعن علی علیه السلام جلوگیری می‌کند (عسگری، ۱۴۲۴، ج ۱، ص ۳۷۵). سخن عمر بن عبد العزیز عدم اطلاع و آگاه نبودن بسیاری از مسلمانان آن زمان را از منزلت جانشین برحق الهی نشان می‌دهد که در هر نماز می‌بایست او را لعن کنند، بدون اینکه به شکل صحیحی او را بشناسند. کم بصیرتی و بی‌اطلاعی مردم از چنین حقایقی در مورد منزلت و شان علی علیه السلام، علت اصلی عقل‌گریزی و بداندیشی برخی از مسلمانان نسبت به علی علیه السلام، و سوء رفتار در سب و لعن ایشان است. بسیاری از مردم به جهت عدم شناخت مقام و منزلت علی علیه السلام به لعن ایشان می‌پرداختند، برخی هم با آگاهی از منزلت ایشان، به خاطر این که خلفای اموی غالباً به سب و لعن علی علیه السلام فرمان می‌دادند، این عمل زشت را مرتکب می‌شدند. با تعدادی از مسلمانان هم که مطابق حکم عقل زیر بار چنین دستور زشتی نمی‌رفتند به شدت برخورد شده به گونه‌ای که برخی شکنجه و تبعید شده و سر و روی آنها را تراشیده‌اند و برخی را به قتل رسانده‌اند. به عنوان مثال جنید بن عبد الرحمن به جهت عدم لعن علی علیه السلام در مجلسی که ایشان را لعن کرده‌اند، به حضور هشام برده می‌شود و تبعید می‌شود. هشام بن عبد الملک خطاب به حاضران در مجلس می‌گوید: افرادی که علی را سب نمی‌کنند، نزد ما جایگاهی ندارند و مملکت را بر علیه ما به فساد می‌کشانند پس او را به سب تبعید می‌کنم. جنید تا زمان مرگش در تبعید ماند. جنید با پرهیز از لعن علی علیه السلام، آزادی خود را بخشید و به تبعید رضایت داد و در مورد او چنین سروده‌اند:

ذهب الجود و الجنید جميعا فعلی الجود و الجنید السلام
(عسگری، ۱۴۲۴، ج ۱: ۳۷۷؛ به نقل از ترجمه جناده بن عمرو بن الجنید در تهذیب تاریخ دمشق ابن بدران، بی تا، ج ۳: ۴۱۰ و ابن منظور، بی تا، ج ۶: ۱۸-۱۱۷).

سیاست لعن علی علیه السلام در زمان خلافت بنی عباس در عهد خلفایی همچون منصور و هارون الرشید و متوکل و... هم ادامه یافت. سب و لعن علی علیه السلام در حالی صورت پذیرفته که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرموده‌اند هر کس بغض علی علیه السلام را در دل داشته باشد خداوند او را به مرگ جاهلی می‌میراند "أَلَا مَنْ أَحَبَّكَ خُفَّ بِالْأَمْنِ وَالْإِيمَانِ، وَمَنْ أَبْغَضَكَ أَمَاتَهُ اللهُ مِثَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ وَخَوَسِبَ بَعْمَلِهِ فِي الْإِسْلَامِ" (طبرانی، بی تا، ج ۸، ۴۰) و بر اساس منابع روایی اهل سنت، پیامبر صَلَّى اللهُ

عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ دشمنان علی علیه السلام را منافق خوانده اند (نسایی، ۱۴۲۰ه، ج ۸: ۴۹۰). همچنین پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ خطاب به علی و فاطمه و حسنین علیهما السلام فرموده اند: من با کسی که با شما در جنگ باشد در جنگم و در آشتی با کسی هستم که با شما در آشتی باشد (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ۱۵۷). جلوگیری از تدوین فضایل ائمه اطهار علیهم السلام، در سیاست منع کتابت احادیث و از طرفی سب و لعن ایشان، سیاستی در جهت کاهش مقبولیت عمومی اهل بیت عصمت علیهم السلام در اجتماع، و جلوگیری از تحقق خلافت ظاهری آنها بود.

۵. کتمان اخبار مهم و اثرگذار در کتب تاریخی و روایی

بر اساس کتاب صفین نصر بن مزاحم (۲۱۲ق) و مروج الذهب مسعودی (۳۴۶ق)، در مکاتبات محمد بن ابی بکر و معاویه، فضائل علی علیه السلام از جمله جانشین بودن ایشان از جانب محمد بن ابی بکر بیان شده و در جواب نامه، معاویه به این مطلب اعتراف کرده است. از آن جهت که این مطلب در این دو کتاب، زینده خلفا نبوده، پس طبری (۳۱۰ق) و ابن اثیر (۳۳۰ق) این مطالب را در نقل خود حذف کرده اند؛ با وجود این که به این منابع (یعنی کتاب صفین و مروج الذهب) اشاره کرده اند و از بابت نقل نکردن مطالب آن دو کتاب عذر خواهی نموده اند. بدیهی است شنیدن مطالب آن دو کتاب، موجب می شد که مردم بر عقیده شان در مشروع بودن حکومت خلفا باقی نمانند و نقل این مطالب از ارادت مردم نسبت به خلفای حاکم می کاست؛ و این مطلب خلاف خواست خلفا و علمای مکتب آنها بوده است؛ پس از بیان این مطالب خودداری کرده و به عبارتی، این حقایق را کتمان نموده اند. طبق نظر علامه عسگری این نوع کتمان که مطالب و اخبار مورد نظر، به هیچ وجه ذکر نمی شوند و با این وجود به مراجع اصلی اخبار هم اشاره می شود، نسبت به دیگر انواع کتمان، به میزان کمتری در عملکرد علمای مکتب خلفا، رخ داده است.

همچنین در موردی مشابه، امّ المومنین عایشه از ذکر نام علی علیه السلام و بیان منزلت و بزرگی ایشان خودداری کرده است. در حدیثی که در مسند احمد ذکر شده، شخصی امّ المومنین عایشه را مورد خطاب قرار داده و از علی علیه السلام و عمار سوال نموده و کیفیت شخصیت این دو نفر را از عایشه جويا شده، امّ المومنین عایشه در جواب این شخص به این مطلب اذعان کرده که از علی چیزی نمی گویم و... (عسگری، مرتضی،

۱۴۲۴، ص ۳۲۶-۳۲۷ به نقل از مسند احمد، بی تا، ج ۶، ۱۱۳) همچنین عایشه در بیان حدیثی که علی علیه السلام در آن حدیث، توسط پیامبر (ص) به عنوان محبوب خدا معرفی می‌شود، از ذکر نام علی علیه السلام خودداری نموده و لفظ "رجل" را به جای نام "علی" علیه السلام به کار برده است؛ این حدیث در منابع روایی اهل سنت (در صحیح بخاری و مسلم و دیگر منابعی که تحت تأثیر خلفا و متناسب با خواسته های آنها بوده اند)؛ به همین لفظ نقل شده است؛ تا جایی که می‌بایست برای شناخت مصداق این رجل محبوب خدا، به منابع شیعه همچون تفسیر مجمع البیان و البرهان مراجعه کرد؛ تا خواننده در نهایت بداند که فرد مورد نظر علی علیه السلام است؛ متأسفانه ام المومنین عایشه و دیگر ناقلین حدیث در مکتب خلفا، از بیان نام دقیق علی علیه السلام در این حدیث روشن‌گر و مهم، خودداری نموده اند (عسگری، مرتضی، ۱۴۲۴، ص ۳۲۶-۳۲۷ به نقل از صحیح مسلم، بی تا، کتاب صلاه المسافرین، باب فضل قرائت قل هو الله احد، ح ۲۶۳، ص ۵۵۷).

همچنین با اینکه برخی از راویان حدیث، با دیده انصاف برخی از اشکالات وارد بر خلفای اموی را بیان کرده اند؛ ولیکن برخی دیگر سعی در اخفای این اشکالات داشته اند تا از اشکالات محرز خلفا، بحثی منتشر نشود. انتقادات صریحی از جانب عبدالرحمن ابن ابی بکر (برادر عایشه) بر مروان (والی معاویه در حجاز) در جانشین ساختن یزید از جانب معاویه به صورت موروثی صورت گرفته است؛ در نقل این انتقادات، رویکردهای متفاوتی اتخاذ شده است. ابن اثیر در تاریخ خود در بیان حوادث سال ۵۶، انتقاد صریح عبدالرحمان را به وضوح نقل کرده است. او در تاریخ خود از قول عبدالرحمن بیان می‌کند شیوه ای را که معاویه در خلافت رسول الله برای انتخاب پسر خود به کار برده را نمی‌توان "جانشینی رسول الله" نام گذاشت؛ بلکه این شیوه، شیوه "پادشاهی موروثی رومیان" در جانشین کردن یک "هرقل" پس از هرقل قبلی است؛ یعنی همان «سلطنت و شاهنشاهی» است نه جانشین ساختن فردی لایق برای خلافت رسول الله!!! (تاریخ ابن اثیر، بی تا، ج ۳، ص ۱۹۹) جالب است که برخی از راویان مکتب خلفا همچون بخاری از بیان عبارت عبدالرحمن در تشبیه «حکومت امویان» به «سلطنت و پادشاهی» خودداری می‌کند تا سخنی بر ضد خلفای اموی (که بخاری در تایید آنها فعالیت می‌کند)، منتشر نشود. او به صرف اینکه امویان را خلفای مسلمین می‌داند، نمی‌خواهد که عامه مردم از اشکال و نقد عبدالرحمان بن ابی بکر

در مورد خلفای اموی آگاه شوند؛ و صرفاً مابقی کلام را نقل کرده است. جالب است که اصل کلام به همراه این عبارت خاص و روشنگر، در دیگر منابع روایی از جمله شرح صحیح بخاری (با نام فتح الباری اثر ابن حجر عسقلانی) به طور کامل نقل شده است. بخاری عبارت "تریدون ان تجعلوها هرقلیه" را حذف و از بیان آن خودداری کرده است؛ لکن شارح کتاب او (ابن حجر) که از علمای مشهور اهل سنت است این عبارت را هم ذکر کرده است. همچنین در همین حدیث، ام المومنین عایشه از لعن پدر مروان (حکم بن عاص) و مروان توسط پیامبر (ص) سخن گفته، که ابن حجر این قسمت را نیز از برخی طرق نقل می‌کند؛ لکن این قسمت از حدیث هم توسط بخاری نقل نشده، زیرا مروان هم خلیفه شده و بخاری نمی‌خواهد اشکالات خلفا بر عموم مردم مکشوف شود و از بیان این حقائق خودداری کرده است. بی دلیل نیست که از جانب خلفا، کتاب صحیح بخاری به عنوان صحیح ترین کتاب، و خود بخاری به عنوان امام روایان، انتخاب می‌شود. زیرا کتاب او هم جهت با خلافت خلفا و در مسیر خدمت به خلفا، نگاشته شده است (ر.ک: عسگری، ۱۴۲۴، ۳۳۷).

۶. بی‌توجهی به جهت‌گیری‌های مثبت و منفی پیامبر(ص)

با توجه به کثرت، جامعیت و روشنگری احادیث موضوع خلافت و جانشینی، مخالفان اهل بیت علیهم‌السلام گاه به تحریف معنوی روایات پرداختند. طبق روایات تشیع و اهل سنت، مراد از اهل بیت، ائمه اطهار علیهم‌السلام می‌باشد. با وجود اینکه صحابه از جمله ابو سعید خدری و انس بن مالک و واثله بن اسقع و عایشه و ام سلمه و... مراد از اهل بیت پیامبر را در آیه تطهیر صرفاً علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم‌السلام) می‌دانند و حتی زنان پیامبر (ص) و حتی عایشه، قائل به شمولیت غیر علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم‌السلام) در اهل بیت پیامبر(ص) نشده‌اند (ر.ک: ثعلبی، ۱۴۲۲: ۴۳-۴۲ و طبرسی، بی تا، ۱۳۳، ذیل آیه ۳۳ سوره احزاب)، لکن برخی مفسرین زنان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را جزء اهل بیت به حساب آورده‌اند (ر.ک: ثعلبی، بی تا، ج ۳: ۲۲۸-۲۲۷) تا برتری منحصر به فرد ائمه اطهار علیهم‌السلام برای دیگران نیز متصور شود. روشن است که این تفسیر از "اهل بیت"، تفسیری ناصواب است که مطابق مکتب خلفا صورت پذیرفته، زیرا علاوه بر نظر

صحابه، در احادیث بسیاری هم، از جمله حدیث کساء، تنها علی و اولاد او علیهم السلام به عنوان اهل بیت معرفی شده‌اند.

همچنین در باب حدیث غدیر، در مسند احمد آمده که عمر در روز غدیر به علی علیه السلام گفت: "هَنِيئًا يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحْتَ وَ أَمْسَيْتَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ" و جانشینی حضرت را تبریک گفته است. لکن ابن عبد البر در رویکردی غلط و جانبدارانه در کتاب «تمهید» می‌گوید که بهترین معنای "مولی" در این حدیث، معنای ناصر یا دوست است؛ و در این حدیث، چیزی که دلالت بر جانشین ساختن علی علیه السلام توسط پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد؛ وجود ندارد (ابن عبد البر، ج ۲۲، ص ۱۳۲) در صورتی که معنایی نداشت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مقابل تمام همراهان، علی علیه السلام را صرفاً به عنوان دوست یا ناصر مسلمین معرفی کند، زیرا خصوصیت و ویژگی دوستی با مسلمین، برای هر مسلمانی مطرح است؛ و انتظار می‌رود هر مسلمانی به حکم مسلمان بودن، با دیگر مسلمانان دوست باشد. یعنی این ویژگی، مختص علی علیه السلام نیست؛ که بیان آن از جانب پیامبر (ص)، حکمت و فایده‌ای داشته باشد؛ همچنین بیان چنین ویژگی عمومی، نکته برجسته‌ای را برای علی علیه السلام اثبات نکرده که نیازمند تبریک از جانب عمر باشد؛ این نکات به خوبی نشان می‌دهد منظور از بیان حدیث غدیر، دقیقاً بیان جانشینی علی علیه السلام بوده است. توجیه معنای ظاهری این روایات، فاصله گرفتن از معنا و مفاد دقیق روایات و فاصله گرفتن از پذیرش حقیقت خلافت اهل بیت علیهم السلام است.

در جبهه مقابل هم برخی از روایات که به ضرر خلفای ظاهری بیان شده‌اند؛ دچار تحریف و توجیه معنایی شده‌اند. به عنوان مثال حدیث (اللهم لا تشع بطنه) لعن پیامبر (ص) نسبت به معاویه است (پس از آن که سه بار ابن عباس را به دنبال او فرستاد و جواب آمد که مشغول خوردن است و پیامبر این چنین او را نفرین فرمودند). در توجیه این حدیث، برخی از علمای مکتب خلفا همچون مسلم نیشابوری، ذهبی و ابن کثیر، در رویکردی تعجب برانگیز، لعن پیامبر را مایه‌ی نفع دنیوی و اخروی معاویه محسوب کرده‌اند!!! با این استدلال که از لحاظ دنیوی، به واسطه لعن پیامبر، معاویه هفت وعده غذا می‌خورد؛ و از لحاظ اخروی هم به خدا نزدیک شده است چون پیامبر در جایی دیگر فرمودند: خداوندا هرکس را که من اذیت کرده‌ام و مورد شتم و لعن قرار دادم یا تازیانه زده‌ام، پس آن را برای آن افراد، نماز و زکات و مایه‌ی تقرب در

روز قیامت قرار ده (عسگری، ۱۴۲۴، ۴۰۱-۳۹۹؛ به نقل از ابن کثیر، ۱۹۷۷، ۱۱۹ و تذکره الحفاظ ذهبی، بی تا، ص ۷۰۱-۶۹۸). با این برداشت های عوام فریب، می بایست انتظار داشته باشیم که نعوذ بالله پیامبر همه ی مومنان و مسلمانان را لعن می کرد تا موجب منفعت مادی و معنوی برای مومنان شود!!! مشخص است که با این معیارها نمی توان تفاوتی مابین ارزش صحابه ای که مورد تایید پیامبر (ص) بوده اند و صحابه ای که مورد لعن ایشان قرار گرفته اند، قائل شویم!!! این دسته از محدثین، رحمت بودن بی نهایت پیامبر (ص) را دست مایه ای برای به هم آمیختن رویکرد مثبت و منفی پیامبر (ص) نسبت به افراد مختلف قرار داده اند؛ در نهایت چنین رویکردی موجب می شود که اهل بیت و افراد مورد تایید پیامبر (ص)، از افراد تقبیح شده ای که خلافت را در اختیار گرفته اند؛ برای عموم مردم از همدیگر تمییز و تشخیص داده نشوند.

۷. جعل مطالب انحرافی در تأیید خلافت صحابه

جاعلان حدیث در مثبت نشان دادن جایگاه معاویه، حتی در فضل معاویه روایات فراوانی وضع کردند که هیچ اصلی نداشتند (ابوریه، بی تا، ۱۲۸). در این باره، نوشته عالم نامدار سلفی، ابن قیم جوزیه شایان توجه است که می گوید: "از جمله احادیث موضوعه، احادیثی است که جاعلان در فضل معاویه بن ابی سفیان، جعل کرده اند. از اسحاق بن راهویه نقل است که از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هیچ مطلب صحیحی در فضیلت معاویه نرسیده است" (ابن قیم جوزیه، ۱۳۹۰ق، ۱۱۶). همچنین در روایات جعلی سیف بن عمر آمده که در اولین روز بیعت با ابوبکر، علی علیه السلام با شتاب تمام با ابوبکر بیعت نمود. و علی علیه السلام بیعت را تا پس از وفات فاطمه سلام الله علیها به تاخیر نینداخت. این دسته از راویان، روایات جعلی مطابق با خواست و اراده خلفا را نقل می کردند، و در مقابل از ذکر احادیث صحیح خودداری کرده اند (عسگری، ۱۳۶۳، ۳۲۸). در کنار قدرت و ثروت خلفا، کارشکنی راویان حدیث، بر انحراف بینش مردم در موضوع خلافت بسیار تاثیرگذار بود. راویانی همچون سیف بن عمر، عمداً به جعل روایت می پرداختند و روایات مطابق با خواست غاصبین خلافت را جعل می کردند. برخی دیگر از علما و محدثین نیز که چندان مایل به موضوع غصب خلافت نبودند تحت تاثیر محیط عیاشی و خوشگذرانی خلفا قرار گرفته، و از طرف دیگر عمل اسلاف و خلفای پیشین را الگوی خود قرار دادند. به

مرور زمان خبرهای دروغ و حدیث‌های جعلی به دست افراد متدین و پرهیزکاری افتاد که از دروغ و بهتان پروا داشتند اما با حسن عقیده و سادگی، همان جعلیات را قبول نموده و به دیگران نقل نمودند (ابن ابی‌الحدید، بی‌تا، ۴۴-۴۶). با اینکه سابقه بحث اهل سنت و جدایی آنها از مسیر خلافت حقیقی اهل بیت علیهم السلام، به جریان سقیفه برمی‌گردد و جعل و ترویج این دسته از روایات جعلی پس از غصب خلافت و جریان سقیفه صورت پذیرفته، ولیکن ترویج این روایات در تداوم مسیر انحرافی ایجاد شده، بسیار مؤثر بود. با توجه به وجود چنین روایات جعلی که خلافت غاصبانه خلفای سنی را مشروع و قانونی، و حتی به دروغ جهت‌گیری اهل بیت علیهم السلام را مؤید خلافت غاصبان نشان می‌دهد، طبیعی است که بسیاری از عامه مسلمانان به بیراهه روند و تحت تاثیر این روایات، خلافت غصبی و نامشروع خلفای ظاهری را قانونی و مشروع قلمداد کنند.

۸. نتیجه‌گیری

شیعه امامیه نص جلی بر امامت، عصمت و کمال را ملاک تشخیص جانشینان پیامبر (ص) می‌دانند (شیخ مفید، ۱۳۴۱ق، ۳۸) و معتقدند شیوه امامان در منصوب شدن از جانب خداوند و عصمت، همان شیوه انتخاب پیامبران است که باید از جانب خداوند باشد و پیامبر (ص) به انتخاب خلفا پردازد (مظفر، ۱۴۲۲ق، ۲۱۹)؛ چنان که علی علیه السلام در حل مسائل مختلف قرآن و سنت را ملاک می‌دانست؛ و در گام بعد اگر نیازی بود؛ به تشکیل شورا می‌پرداخت. در اعتراض گروهی از اعیان و اشراف همچون طلحه و زبیر به علی علیه السلام که چرا در امور عامه با ما مشورت نمی‌کنی؟ حضرت فرمودند: چنانچه اتّفاقی رخ دهد که حکمش در کتاب و سنت نبود و احتیاج به مشورت داشتم با شما مشورت خواهم کرد. پس بر فرض ثبوت "نص" و "وصایت" درباره خلافت در قرآن کریم و احادیث جانشینی، نوبت به شوری و روش‌های دیگر نمی‌رسد؛ و تعیین امام می‌بایست منحصر با "نص" و "وصایت" صورت پذیرد (سبحانی، ۱۳۸۰، ۲۱۶-۲۱۵). برخلاف رویکرد و نگرش شیعه، اهل سنت تابع شورایی شدند که برگزیده آن، برگزیده و فرد مورد نظر پیامبر (ص) برای جانشینی نبود.

تعداد آیات و به خصوص احادیث موضوع امامت، بسیار فراوان و دلالت بسیاری از آنها روشن است و امام حق را از امام باطل مشخص می‌سازند. حتی به رغم تحریف‌ها و کارشکنی‌ها، بسیاری از نصوص حدیثی دال بر جانشینی اهل بیت علیهم‌السلام در منابع اهل سنت به شکل صحیحی نقل شده‌اند. به عنوان مثال نقل‌های صحیحی از حدیث ثقلین در برخی از منابع معتبر روایی اهل سنت صورت گرفته، و نقل‌های صحیحی از حدیث ثقلین ذکر شد (نک: احمد بن حنبل، ۱۴۲۱ق، ج ۳۵: ۵۱۲ و حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱ق، ج ۳: ۱۶۰). در مقابله با روایات دال بر جانشینی ائمه علیهم‌السلام، خلفا و عالمان مکتب آنها نیازمند راهکار دیگری بودند که خلافت نامشروع خود را تایید نمایند. آنها احادیث و روایات و آیات دال بر جانشینی ائمه علیهم‌السلام را با بهانه‌هایی کنار گذاشتند تا به جای اثبات جانشینی ائمه علیهم‌السلام بر مبنای آیات و روایات، خلافت نامشروع خلفا در اذهان عمومی با توجیهاتی همچون نظر شورای حل و عقد، مشروع قلمداد شود (رک: ابن کثیر، ۱۹۷۷، ۲۴۶-۲۴۴).

استناد به شوری در تعیین مصداق افراد برای تصدی خلافت، به این معناست که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مردم را در تعیین خلیفه پس از خود، به حال خود رها کرده باشند!!! در حالی که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بر امت خود از پدر مهربان‌تر بود و آنان را در کوچکترین احکام هم، رهبری می‌فرمود و سیرت پیامبر دلالت دارد که مردم را در امور مهم دین و دنیا مهمل نمی‌گذاشت و وظیفه آنان را در هر جایی معین می‌فرمود (علامه حلی، ۱۳۹۸ق، ۵۱۳) از سوی دیگر خلافت، جانشینی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و از ارکان عظیم دین اسلام است؛ زمانی که احکام دارای مرتبه پایین‌تر مانند نماز و زکات، بدون حدیث و روایت اثبات نمی‌شوند، به طریق اولی خلافت و رهبری جامعه هم، بدون احادیث و روایات و بر اساس شورا قابل اثبات نیست (علامه حلی، ۱۳۶۳، ۲۰۷).

زعامت مسلمانان درجه و اهمیتی کمتری نسبت به مکروهات و مستحبات (که همه در گفتار پیامبر (ص) تعیین و تکلیف شده‌اند) ندارد؛ تا بتوان پذیرفت که با وجود تعیین و تکلیف مستحبات و مکروهات از جانب پیامبر (ص)، زعامت مسلمین از جانب پیامبر (ص) مهمل و بدون تعیین و تکلیف رها شده باشد؟!!! (سبحانی، ۱۳۸۰، ۱۴۵). این مسائل به خوبی نشان می‌دهد که مشخص نشدن جانشین از جانب پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و به دنبال آن مشروعیت دادن به شورا در تشخیص جانشین، توجیه و

ادعایی بیش نیست. در اعراض عامه مسلمین از تحققِ خلافت اهل بیت علیهم السلام، و راضی شدن آنها به توجیحات درباری همچون شورا، ابزار های متفاوتی تاثیرگذار بودند. ایمان ظاهری و گرایش های حزبی و شخصی عموم مسلمین، همچنین بهره گیری خلفا از قدرت و ثروت ناشی از حکومت برای تنزل دادن جایگاه ائمه و لعن نمودن و سب آنها، و تحریف و بی توجهی نسبت به مفاد ادله قرآنی و حدیثی، موجبات کنار گذاشتن احادیث و اعراض عامه مسلمین از ائمه و خلفای راستین را فراهم نموده است.

عوامل مذکور موجب بی توجهی مردم به احادیث و روایات روشنگر جانشینی، و بالتبع موجب گمراه ساختن و جدایی مردم از ائمه اطهار علیهم السلام و جانشینان حقیقی، و از سوی همراهی و تایید و پیروی مردم از خلافت نامشروع خلفای غاصب را موجب شده است.

به عبارت دیگر، خلفا با استناد به شورا به جای احادیث و روایات، صرفاً قصد توجیه خلافت نامشروع خود را داشتند. این سیاست با اتکاء به سیاست های انحرافی دیگر همچون بی توجهی به جهت گیری های مثبت و منفی پیامبر (ص) در مورد اشخاص، منع کتابت احادیث و سب و لعن علی علیه السلام، و حذف اخبار مهم و اثرگذار در کتب تاریخی، عملی شد و به اجرا درآمد.

پی‌نوشت

۱. طبق این منابع، ابوبکر و عمر و حاضران در سقیفه... نه تنها برخلاف نظر پیامبر(ص) جانشینی علی علیه السلام را نپذیرفته و خودسرانه به تعیین جانشین پرداختند، بلکه در تعیین جانشین حتی با علی علیه السلام، مشورت هم نکردند.

منابع

- ابن بابویه قمی، کمال الدین و تمام النعمه، ۱۳۸۰ش، تصحیح: علی اکبر غفاری، ج ۱، تهران، نشر صدوق.
- ابن حنبل، ابو عبد الله أحمد بن محمد، ۱۴۲۱ق، مسند الإمام احمد بن حنبل، تحقیق: شعيب الارنؤوط - عادل مرشد، ج ۳۵، چاپ اول، بی جا، مؤسسه الرساله.

۱۴۴ واكوى موانع تحقّق خلافت ظاهرى اهل بيت عليهم السلام

ابن سعد، محمد البغدادي، ۱۴۱۰ق، طبقات الكبرى، ج ۲، چاپ اول، تحقيق: عبد القادر عطا، بيروت، دار الكتب العلميه.

ابن عبد ربه اندلسى، شهاب الدين، ۱۴۰۴، عقد الفريد، ج ۵، چاپ اول، بيروت، دار الكتب العلميه.

ابن عبدالبر، ۱۳۸۷، التمهيد، ج ۲۴، المغرب، وزاره عموم الاوقاف و شئون الاسلاميه.

ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، تاريخ دمشق، محقق: عمرو بن غرقه، ج ۱۴، بی جا، دار الفكر.

ابن قتيبه دینوری، ۱۴۱۰ق، الامامه والسياسه، تحقيق على شيرى، بيروت، دار الاضواء.

ابن قيم جوزيه، محمد بن ابى بكر، ۱۳۹۰ق، المنار المنيف فى الصحيح و الضعيف، حلب، مكتب المطبوعات الاسلاميه.

ابن كثير، ۱۹۷۷، البدايه والنهائيه، ج ۵، ۸، چاپ دوم، بيروت، مكتبه المعارف.

ابوریه، محمود، بی تا، اضواء على السنّه المحمّديه، قاهره، نشر البطحاء.

اشعري، على بن اسماعيل، ۱۳۵۶ق، الابانه عن اصول الديانته، محمد حسين، قاهره، جمهوريه مصر العربيه.

امرايى، رحيم، و عباس مصلايى پور، پاييز و زمستان ۱۳۹۲، تحليل انتقادى شروح و تفاسير حديث "يكون بعدى اثنا عشر خليفه"، دو فصلنامه علمى پژوهشى مطالعات قرآن و حديث، سال هفتم، شماره اول، پيايى ۱۳.

امير المؤمنين على (ع)، ۱۳۹۰، نهج البلاغه، ترجمه دشتى، قم، امير المؤمنين (ع).

باقلانى، محمد بن طيب، ۱۳۷۲، التمهيد، قاهره، دار الفكر العربى.

ترمذى، أبو عيسى، ۱۳۹۵ق، السنن، ج ۵، چاپ دوم، تحقيق و تعليق: ابراهيم عطوه، مصر، شركه مكتبه و مطبعه مصطفى البابى الحلبي.

ثعالبي، عبد الرحمن، الجواهر الحسان فى تفسير القرآن، بيروت، مؤسسه الأعلمى للمطبوعات.

ثعلبي، أحمد بن محمد، ۱۴۲۲ه، تفسير الكشف والبيان، ج ۸، تحقيق: أبى محمد بن عاشور، تدقيق: نظير الساعدي، بيروت، دار إحياء التراث العربى.

حاكم نيشابورى، محمد بن عبدالله، ۱۴۱۱ق، مستدرک على الصحيحين، مع الكتاب: تعليقات الذهبى فى التلخيص، ج ۳، چاپ اول، بيروت، دار الكتب العلميه.

دينورى، ابن قتيبه، ۱۴۱۹، تاويل مختلف الحديث، چاپ دوم، بی جا، المكتب الاسلامى، مؤسسه الاشراق.

ذهبى، بی تا، تاريخ اسلام، ج ۱۴، بی جا، بی نا.

سبحانى، جعفر، ۱۳۸۰ش، مبانى حكومت اسلامى، ترجمه داود الهامى، قم، انتشارات توحيد.

شرف الدين، بی تا، المراجعات، ج ۲۱، بی جا.

شهيدى، سيد جعفر، ۱۳۵۹، پس از پنجاه سال، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامى.

- شیخ مفید، محمد بن محمد، ۱۴۱۳ق، اوایل المقالات، چاپ اول، قم، الموتر العالمی للشیخ المفید. صبحی، صالح، ۱۳۶۳ش، علوم الحدیث و مصطلحه، قم، منشورات رضی.
- طبرانی، سلیمان بن أحمد، بی تا، المعجم الاوسط، محقق: طارق بن عوض الله، عبد المحسن بن ابراهیم، قاهره، دار الحرمین.
- طبرسی، فضل بن حسن، بی تا، تفسیر مجمع البیان، ج ۸، بی جا، بی تا.
- طبری، محمد بن جریر، ۱۳۸۷، تاریخ الأمم والرسل والملوک، ج ۲، بیروت، دار التراث.
- عسگری، مرتضی، ۱۴۲۴ق، معالم المدرستین، ج ۱، چاپ سوم، بی جا، مرکز الطباعة و النشر للمجمع العالمی لاهل البيت علیهم السلام، و (بی تا)
- عسگری، مرتضی، ۱۳۶۰، عبد الله بن سبا و افسانه های تاریخی دیگر، مترجم: سید احمد فهری، تهران، مجمع علمی اسلامی.
- عسگری، مرتضی، ۱۳۶۳، نقش ائمه در احیای دین، تهران، بنیاد بعثت.
- عصامی مکی، عبد الملک بن حسین، ۱۴۱۹ق، سمط النجوم العوالی فی ابناء الأوائل والتوالی، ج ۳، محقق: عادل أحمد عبد الموجود - علی محمد معوض بیروت، دارالکتب العلمیة.
- علامه حلّی، جمال الدین، ۱۳۹۸ق، کشف المراد (شرح تجرید الاعتقاد)، تهران، کتابفروشی اسلامیة.
- علامه حلّی، جمال الدین، ۱۳۶۳، انوار الملکوت، چاپ دوم، قم، انتشارات شریف رضی.
- مظفر، محمد حسین، ۱۴۲۲ق، دلائل الصدق، ج ۴، قم، مؤسسه آل البيت.
- نجمی، محمد صادق، ۱۳۷۲، سیری در صحیحین، قم.
- نسایی، احمد بن شعیب، ۱۴۲۰ه، سنن النسایی بشرح السیوطی و حاشیه السنندی، ج ۸، چاپ پنجم، بیروت، دار المعرفه.
- نیشابوری، مسلم، بی تا، الجامع الصحیح، بیروت، دار الفکر.
- ولوی، علی محمد، ۱۳۸۰، دیانت و سیاست، تهران، دانشگاه الزهراء (س).

Archive of SID